روزنامه شهروند

عضو انجمن صنفی مدیران رسانه و شرکت تعاونی مطبوعات کشور

فرهنگی . اجتماعی . سیاسی . اقتصادی

www.shahrvand-newspaper.ir

صاحب امتیاز: **جمعیت هلال احمر**

مدیر مسئول: **عبدالرسول وصال**

سردبیر: **سید افشین امیرشاهی**

نشانی: تهران ، فلکه دوم صادقیه ابتدای بزرگراه محمدعلی جناح کوچه شهید طاهریان، شماره ۲۴

کدپستی: ۱۴۸۳۷۷۸۶۱۷

فکس: ۴۴۹۵۶۱۰۰

تلفن : ۷- ۴۴۹۵۶۱۰۱

تلفن روابط عمومی: ۴۴۹۵۶۱۰۹

چاپ: جام جم

توزیع : شرکت دنیای اقتصاد تابان

تلفن: ۸۷۷۶۲۲۰۰

امور شهرستان‌ها: ۸۷۷۶۲۲۰۱

تلفن سازمان آگهی ها: ۲-۴۴۹۵۶۲۰۰

فکس: ۴۴۹۵۶۲۰۳

میثاق نامه اخلاق حرفه ای روزنامه شهروند را در سایت بخوانید

http://shahrvand-newspaper.ir/Misagh_Name

telegram.me./Shahrvand_Newspaper

instagram.com/Shahrvand-Newspaper

این شرح بی‌نهایت

هیچ کار خوبی بالاتر از این دو نیست: ایمان به خدا و سود رساندن به بندگان خدا. از خرج کردن در راه خدا دریغ مکن وگرنه دو برابرش را در راه معصیت او خرج خواهی کرد.

حضرت محمد(ص)

شرار آه

اگر که شبرو عشقی چراغ ماهت بس
ستاره چشم و چراغ شب سیاهت بس
گرت به مردم چشم اهتزار قبله نماست
به ارزیابی صد کعبه یک نگاهت بس
جمال کعبه چمن زار می کند صحرا
برو که خار مغیلان گل و گیاهت بس
تو خود چو مرد رهی خضر هم نبود نبود
شعاع چشمه حیوان چراغ راهت بس
دلا اگر همه بیداد دیدی از مردم
غمین مباش که دادار دادخواهت بس
نصیب کوردلان است نعمت دنیا
تو چشم رشد و تمیزی همین گناهت بس
چه حاجت است به دعوی عشق بر در دوست
دل شکسته و اشک روان گواهت بس
به تاج شاهی اگر سرگران توانی بود
گدای درگه میخانه پادشاهت بس
تو را که صبح پیاله است و آسمان ساقی
چو غم سپاه کشد پای خم پناهت بس
بهار من اگرت با خزان نبردی بود
قطار سرو و گل و نسترن سپاهت بس
چنین که شعله زدت شهریار آتش شوق
به جان خرمن غم یک شرار آهت بس

شهریار

تقویم تاریخ

ایمیل صفحه آخر: safhehakhar@shahrvand-newspaper.ir

رخداد

- ورود اولین اتومبیل به ایران در زمان مظفرالدین شاه قاجار (۱۲۷۹ خورشیدی)
- مهاجرت علمای تهران به ری معروف به مهاجرت صغری، در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه (۱۲۸۳ خورشیدی)
- تغییر متمم قانون اساسی و تفویض و انتقال مقام سلطنت ایران به رضاخان سوادکوهی از سوی اولین مجلس موسسان ایران (۱۳۰۴ خورشیدی)
- روز ملی و استقلال کشور آفریقایی کنیا از استعمار انگلستان (۱۹۶۳ میلادی)

طلوع

- **ادوارد مونک** - نقاش برجسته نروژی در سبک هیجان‌نمایی (اکسپرسیونیسم)، خالق تابلوی معروف: جیغ (۱۸۶۳ میلادی)
- **گوستاو فلوبر** - نویسنده اهل فرانسه، خالق آثاری چون: مادام‌بواری، تربیت احساسات (۱۸۲۱ میلادی)
- **آلفرد ورنر** - شیمیدان سوییسی، برنده جایزه نوبل شیمی سال ۱۹۱۳ میلادی (۱۸۶۶ میلادی)
- **فرانک سیناترا** - خواننده و بازیگر آمریکایی، برنده جایزه اسکار، نقش‌آفرین در آثاری چون: از این جا تا ابدیت، کاندیدای منچوری، دور دنیا در هشتاد روز (۱۹۱۵ میلادی)

غروب

- **ابوریحان بیرونی** - دانشمند، ریاضیدان، ستاره‌شناس، تقویم‌شناس، انسان‌شناس، هندشناس و تاریخ‌نگار بزرگ ایرانی (۴۲۶ خورشیدی)
- **موسی بن میمون** - پزشک، ستاره‌شناس، فیلسوف و دانشمند اسپانیایی، صاحب آثاری چون: دلالة الحائرین، مقاله فی سنة المنطق، شرح اسماء العقار (۱۲۰۴ میلادی)
- **رابرت براونینگ** - شاعر، نمایشنامه‌نویس و فیلسوف برجسته انگلیسی، دارای مهارت در سرودن اشعار دراماتیک (۱۸۸۹ میلادی)
- دانیل گایداشک - پزشک و پژوهشگر پزشکی مجار، اسلواکی، آمریکایی، برنده جایزه نوبل فیزیولوژی و پزشکی (۲۰۰۸ میلادی)

قاب کوچک

راهپیمایی ۸ هزار بابانوئل (Santa Claus) در گلاسکو پایتخت اسکاتلند، در آستانه سال نو میلادی. سنت هدیه دادن بابانوئل به بچه‌ها برگرفته از داستان یکی از کشیشان مسیحی به نام سن نیکولاس است که در قرن چهارم میلادی در آناتولی (ترکیه فعلی) می‌زیست و به خاطر کمک و دادن هدیه به فقرا شهرت داشت. در بیشتر کشورهای دنیا بابانوئل را به نام انگلیسی-آمریکایی آن یعنی ساتتاکلاوز می‌شناسند.

پیشخوان

با آخرین نفس‌هایم

مولف: لوئیس بونوئل، ژان کلود کاریر | مترجم: علی امینی نجفی | ناشر: کتابسرای نیک | تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه | قیمت: ۳۹۰۰۰ تومان

کتاب «با آخرین نفس‌هایم» یکی از مهمترین کتب سینماگرایان محسوب می‌شود. کتاب «با آخرین نفس‌هایم» برای نخستین‌بار در سال ۱۳۷۱ توسط نشر هوش و ابتکار منتشر شد و حالا پس از حدود ۲۰ سال مجددا تجدید چاپ شده است. چاپ ویراسته این کتاب به همراه سه پیوست تازه منتشر شده که به همراه فیلموگرافی بونوئل در انتهای کتاب آمده است. لوئیس بونوئل کارگردان و فیلمساز مشهور اسپانیایی را به جرأت می‌توان از پایه‌گذاران و پدر فیلمسازی سورئالیسم به شمار آورد. از او تاکنون مقالات زیادی در مطبوعات به چاپ رسیده و برخی فیلمنامه‌هایش به فارسی برگردانده شده است. شخصیت بونوئل محدود به قالب و شرایط خاصی نیست و سنت‌شکنی به تمام معناست. کتاب «با آخرین نفس‌هایم» گواهی است از جسارت‌هایش در تمام طول عمر. بونوئل توجه زیادی به اخلاق‌گرایی دارد و در روابطش میان انسان‌ها مهربانی و آشتی برایش اولویت دارد. مهربانی او را شاید بتوان از لحنش دریافت، لحنی که در کتاب «با آخرین نفس‌هایم» همراه با شرم و نجابتی مثال‌زدنی است. او در متن‌هایش به دور از هرگونه خودستایی است تا جایی که در مصاحبه با دوست خود ماکس می‌گوید: «از خودم که حرف می‌زنم، حالم بد می‌شود. این کار همیشه حالم را بد می‌کند.» با این وجود اندیشه و تجربیات او و دانستن هرچه بیشتر پیرامون او همیشه مورد توجه اهالی سینما و منتقدان بوده است. در کتاب پیش‌رو بونوئل زندگی‌اش را به تفصیل شرح می‌دهد و ما را با ژرفای ذهن خود آگاه می‌سازد.

سینماگرافی

مولفان: متئو کیواسچی و جیان مارکو میلسی | مترجم: وحید کیان | ناشر: نشر سپاس | تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه | قیمت: ۱۹۰۰۰ تومان

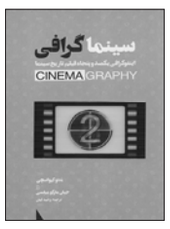

اینفوگرافی، هنری که با استفاده از علایم و گرافیک به بیان موضوعات مختلف می‌پردازد، یک ویژگی شاخص و متمایز نسبت به سایر انواع هنر دارد و آن اینکه تقریبا به میزانی برابر برای تمامی افراد قابل فهم خواهد بود. فارغ از زبان، سن و میزان سواد. «سینماگرافی» نخستین کتاب در حوزه پیوند سینما و گرافیک است که نشر سپاس آن را منتشر کرده است. این کتاب شامل اینفوگرافی ۱۵۰ فیلم تاریخ سینماست. اینفوگرافیک‌ها نمایشگران تصویری اطلاعات و داده‌ها هستند که هدف آنها ارایه سریع و ساده اطلاعات پیچیده است. سینماگرافی، کتابی بسیار جالب و هیجان‌انگیز به شمار می‌رود که با توجه به استفاده از هنر اینفوگرافی پیشنهادی بسیار مناسب برای افراد مختلف، به‌ویژه دانشجویان رشته‌های سینما و همین‌طور علاقه‌مندان به فیلم و سینماست. سینماگرافی تنها یک کتاب نیست بلکه می‌توان آن را به‌عنوان نوعی بازی و سرگرمی نیز درنظر گرفت. خوانندگان کتاب می‌توانند زمانی که در جمع دوستان و آشنایان خود حضور دارند، با طراحی یک بازی بعد از مشاهده تصاویر کتاب، فیلمی که تصاویر به آن اشاره دارد را حدس بزنند. در دوره‌ای که مدام به خیل عاشقان سینما اضافه می‌شود، کتابی که سکانس‌های معروف‌ترین فیلم‌ها را به عاملی برای سرگرمی و بازی مبدل کرده، بسیار خواندنی و شاید بهتر بتوان گفت سرگرم‌کننده خواهد بود. در انتهای کتاب نیز کیت‌هایی در ژانرهای مختلف قرار داده شده است تا مخاطب نیز بتواند اینفوگرافی‌هایی شبیه به آنچه در کتاب آمده است، برای فیلم‌های مورد علاقه خود بسازد.

پارک شهر

مادرها و دخترها

مریم سمیع‌زادگان
نویسنده

چشم‌ها را بسته، روی نیمکت پارک نشسته، آفتاب می‌گرفتم. هدفون توی گوشم بود و گوگوش با حسرت سراغ گهواره‌اش را از مادرش می‌گرفت که یکی شانه‌ام را تکان داد. چشم باز کردم و دیدم خانمی شصت، هفتاد ساله، لبخندروی لب، موبایلش را گرفته سمتم، لب‌هایش تندتند می‌جنبید و با من حرف می‌زد. دستپاچه هدفون را از گوشم بیرون آوردم و با تعجب نگاهش کردم. مهربان پرسید: «می‌شود یک عکس از من بگیری؟ می‌خواهم بفرستم برای دخترم، آن‌ور دنیا...» با انگشت اشاره آن دور دورها را نشانم داد. بعد سلانه‌سلانه رفت و ایستاد کنار درخت بید مجنون و یکی از شاخه‌های آویزان را توی مشتش گرفت و رو به دوربین لبخند زد، این‌بار اما زور کی. گفتم: «مصنوعی نخندید دیگر... از همان لبخند شیرین‌شیرین‌ها بزنید لطفا... از همان‌ها که اول به من زدید... یادتان هست؟ همین چند دقیقه پیش...» گفت: «دلتنگم مادر، خیلی زیاد...» شاخه را ول کرد و کف دستش را بالا و پایین روی سینه مالید. یک‌جوری که تنگ بودن دلش را حس کردم، چشمانش یکهو پر از اشک شد. گفتم: «خب، دو، سه تا نفس عمیق بکشید و به چیزهای خوب فکر کنید تا من بتوانم چند تا عکس قشنگ ازتان بگیرم. این‌طوری دخترتان خوشحال می‌شود وقتی ببیند مادرش سرحال است.» لبخند کمرنگی روی لب‌هایش جان گرفت و گفت: «دخترها هیچ‌وقت گول نمی‌خورند. کافی است دخترم تلفن کند. گوشی را که بردارم و بگویم الو!... حال دلم لو می‌رود، مشتم وا می‌شود...» موقع گفتن جمله آخر، مشتش را باز کرد و کف دستش را نشانم داد، لبخندش پررنگ‌تر شد. مهلت ندادم، دگمه را فشار دادم و چند عکس پشت هم از او گرفتم. بعد گوشی را دادم دستش. رفت و نشست روی نیمکت، عینکش را از جیبش بیرون آورد و به چشم زد. گفت: «بگذار ببینم خوب شده یا نه؟... خوشگل افتاده‌ام؟...» باز همان لبخند شیرین روی لب‌هایش نمایان شد، از همان لبخندشیرین‌شیرین‌ها، معلوم بود از عکس‌ها راضی است، تشکر کرد و آرام دور شد. هدفون را گذاشتم توی گوشم، گوگوش دوباره سراغ گهواره‌اش را از مادرش گرفت: «همون گهواره‌ای که خاطرم نیست، همون امنیت حقیقی و راست...» دخترک سن و سالی نداشت، شاید بیست‌ویکی دو ساله، ریزه‌میزه و لاغراندام. آمد و خودش را کنارم روی نیمکت جا داد. چندبار سرش را چپ و راست کرد. صورتش را جلو آورد و عقب بُرد و نگاهم کرد. یک‌طوری که مثلا چه می‌شود آن هدفون را از گوش‌هایت بیرون بیاوری و چند دقیقه به حرف‌های من گوش کنی. با خودم فکر کردم امروز، روز آهنگ گوش دادن من نیست و هدفون را از گوش‌هایم بیرون آوردم و فرو کردم توی جیب‌هایم. سر تکان دادم و چشم‌ها را تنگ کردم که مثلا چه شده، حرف بزن... گفت: «۱۰ ماه است عروس شده‌ام. هشت ماهی می‌شود آمده‌ام تهران. جز یکی، دو تا کوچه اطراف و این پارک دم خانه، جایی را بلد نیستم. غریبم...» اشکی از گوشه چشمش قِل خورد و آرام پایین رفت و روی چانه آویزان ماند. دستش را روی آن کشید و پاکش کرد، بعد هم دستش را با شلوارش پاک کرد. بدون این که نگاهم کند، گفت: «دلم برای مادرم تنگ شده... شوهرم که آمد خواستگاری، مامان گفت همین یک دختر را دارم، تحمل دوری‌اش را ندارم. گفت دختر به غربت نمی‌دهم. بابا گفت تهران که غربت نیست. چند ساعت فاصله دارد، صبح حرکت کنیم تا عصر رسیده‌ایم آنجا... تشر زد که: «ته نیاور زن...» مامان را راضی کرد... تحمل دوری مامان سخت‌ترین کار دنیاست...» دستم را جلو بردم و آهسته چند ضربه روی پایش زدم، لبخندزنان گفتم: «خودت را لوس نکن دختر، تندتند تلفن کن، صدایش را که بشنوی آرام می‌گیری...» گفت: «زیاد زنگ نمی‌زنم، صدایم را که بشنود لو می‌روم، می‌فهمد دلتنگم، غصه می‌خورد... مادرها هیچ‌وقت گول نمی‌خورند...» دخترک حرفش را که زد و درددلش را که کرد، انگار دلش کمی آرام گرفت. ساکت نشست و زل زد به کلاغ‌ها و گربه‌های توی پارک. هدفون را از توی جیبم بیرون آوردم و فرو کردم توی گوش‌هایم، گوگوش شروع کرد به خواندن: «کجاست اون دست نورانی و معجز، بگو بیاد و دستمو بگیره...»

از هر دری سخنی

قهرمان دهکده

در زمان‌های بسیار دور سنگ‌تراشی صورت جذاب جوانی شجاع را روی صخره‌ای بر فراز دهکده‌ای نقش کرده بود. اهالی دهکده از ته دل باور داشتند روزی جوانی به دهکده آن‌ها خواهد آمد که درست شبیه همان صورت کنده شده بر سنگ است. به باور آن‌ها آن جوان، قهرمانی است که رهبری مردم را به عهده خواهد گرفت. یکی از نوجوانان روستا این داستان را می‌دانست. هر روز صبح از کوه بالا می‌رفت و با فروتنی و احترام به آن صورت می‌نگریست. او کم‌کم تمام جزییات آن چهره را به خاطر سپرد و کاملاً شیفته‌اش شد. صورت الهام‌بخش او شد، تا حدی که آرزو می‌کرد خودش نیز به استواری و جذابیت آن چهره باشد. عاقبت روزی یک سیل بنیان‌کن که خطر بزرگی برای مردم به حساب می‌آمد از کوه‌ها روان شد و به سمت دهکده آمد. اهالی نمی‌دانستند چه باید بکنند. اما نوجوان که حالا دیگر جوان برومندی شده بود، راه‌حلی به ذهنش رسید، او مردم را راهنمایی کرد تا برابر سیل یک سد بسازند. مردم به دنبال او راه افتادند و به راهنمایی جوان خطر را برطرف کردند. ناگهان پیرزنی خردمند به صورت کنده شده بر سنگ اشاره کرد و فریاد کشید: «نگاه کنید! جوانی که ما را رهبری کرد، درست شبیه تصویر کنده شده بر کوه است!»

عجله در کار

مرد جوانی به نزد شمشیرباز مشهوری رفت تا تعلیم ببیند. از او پرسید: «اگر به درستی کوشا باشم، چند سال وقت لازم است تا به مقام استادی برسم؟» شمشیرباز پاسخ داد: «تمامی عمرت!» مرد جوان گفت: «نمی‌توانم اینقدر صبر کنم، اگر خود را تحت شرایط دشواری قرار دهم، اگر کاملاً فرمانبردارت باشم، چه اندازه وقت لازم خواهم داشت؟» شمشیرباز جواب داد: «شاید ۱۰ سال.» مرد جوان دوباره پرسید: «اگر سخت‌تر از آنچه گفتم کار کنم، چه اندازه وقت لازم خواهد بود؟» شمشیرباز گفت: «شاید ۳۰ سال!» مرد با تعجب پرسید: «قبلاً گفتی ۱۰ سال، حالا می‌گویی ۳۰ سال! با این حال حاضرم هرگونه محرومیتی را تحمل کنم تا هرچه زودتر این هنر را فرا بگیرم. در این صورت چقدر وقت می‌برد؟» استاد شمشیرباز پاسخ داد: «در این صورت شاید ۷۰ سال! تو خیلی عجله داری و عجله باعث می‌شود زمان یادگیری افزایش یابد!»

فوکوس

۵۴ سال پیش، برابر با دوازدهم دسامبر ۱۹۶۳ میلادی، یاسوجیرو اُزو، کارگردان شهیر سینمای ژاپن در توکیو درگذشت. اُزو کار حرفه‌ای خود را در عصر سینمای صامت آغاز کرد. او در طول حیات حرفه‌ای خود ۵۳ فیلم ساخت که ۲۶ تا از آن‌ها در ۵ سال اول کارش مقابل دوربین رفت. اُزو در ساخت فیلم‌هایش روشی متمایز با ساختار سینمای آمریکا را پیش گرفته بود مانند عدم پیروی از خط فرضی ۱۸۰ درجه یا کنش فرضی در تدوین و یا استفاده از ساختارهای روایی خاص که کاملاً در تضاد با روش‌های هالیوود بود. اُزو را تا زنده بود فقط در ژاپن می‌شناختند و پس از مرگش بود که سینمای ساده و شاعرانه او در جهان مشهور شد.

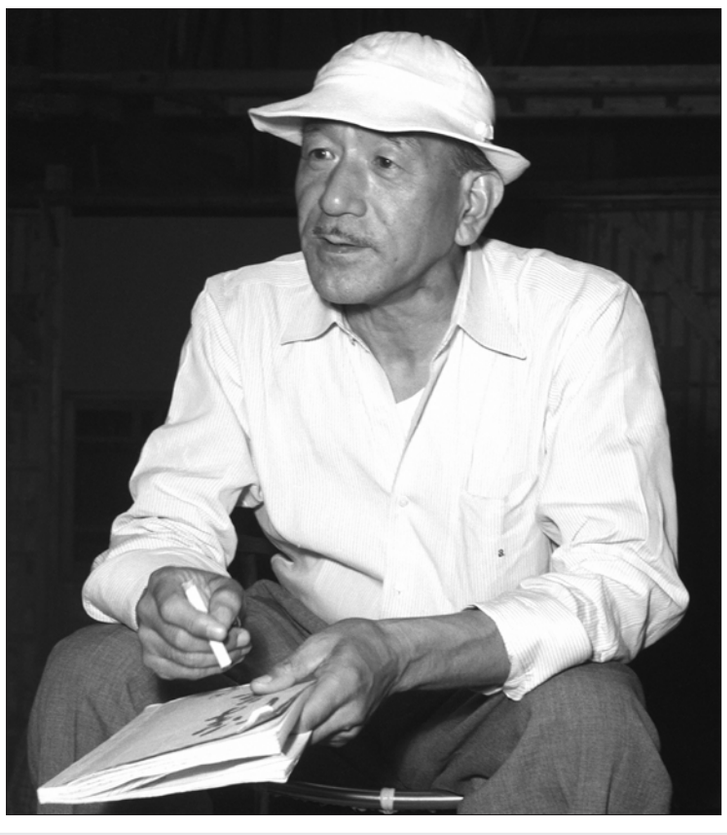

تهرانِ من

ری گردی

جعفر خرازی - پژوهشگر | جمعه، ۱۰ آذرماه ۹۶ به اتفاق جمعی از راهنمایان فرهنگی (لیدر تور) از شهر باستانی ری دیدن کردیم. ری (راگا) به معنی شهر سلطنتی از کهن‌ترین شهرهای جهان است؛ به برکت آستان مبارک شاه عبدالعظیم(ع)، بناهای تاریخی و آرامگاه مشاهیر، امروزه از قطب‌های مهم گردشگری تهران بزرگ است. در روزگاری نه چندان دور دو لک‌لک بر گلدسته‌های حرم لانه داشتند ولی حالا دیگر نشانی از آنها نیست. مردم زیادی از راه‌های نزدیک و دور به زیارت سیدالکریم می‌آیند. بارگاه در دوره آل‌بویه و همچنین استقرار صفویان تجدید بنا شد. شخصیت‌هایی همچون شیخ ابوالفتوح رازی، قائم‌مقام فراهانی، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، استاد عبدالعظیم قریب، عباس اقبال آشتیانی و... در آستان مقدس آرمیده‌اند. ترور ناصرالدین شاه قاجار در پنجاهمین سالروز حکومتش در محوطه بارگاه اتفاق افتاد. سنگ قبر او امروز در کاخ گلستان نگهداری می‌شود. در اطراف حرم هم آرامستانی (باغ طوطی) است و مزار ستارخان -سردار ملی- از رهبران مشروطه در آن قرار دارد. موزه آستان حضرت عبدالعظیم(ع) با ظروف سفالی هزاره قبل از میلاد، قطعات کتیبه‌های حرم، شمایل، تصاویر قدیمی حرم‌های مطهر، سکه‌ها و سنگ قبرهای تاریخی، تماشایی است. سند فرمان اعمال سانسور بر مطبوعات توسط ناصرالدین شاه در سال ۱۲۴۹ خورشیدی نیز در این موزه نگهداری می‌شود. کتابخانه آستان هم پذیرای مشتاقان کتاب و پژوهشگران است. کتیبه زیبایی که در آن آیات قرآنی نوشته شده، در تخریب آرامگاه پهلوی اول سالم ماند و بعدها بر دیوار کتابخانه نصب شد. داشتن قرآن‌های نفیس، کتاب‌های خطی و شاهنامه‌های ارزشمند و آثار تاریخی و هنری از ویژگی‌های این مکان است. بازارچه قدیمی ری هم دیدنی است و بوی عطر و کباب همه جا به مشام می‌رسد. در همان حوالی کاروانسرای شاه‌عباسی از بناهای دوره صفوی به‌زودی بازگشایی خواهد شد. آرامگاه جلال آل‌احمد هم در میدان اصلی شهر در داخل مسجد فیروزآبادی قرار دارد.

از دیرباز بقعه ابن‌بابویه -از عالمان قرن ۴- از زیارتگاه‌های معروف به شمار می‌آمد. بسیاری از چهره‌های دینی، تاریخی و ادبی و... در اطراف این آرامگاه دفن شده‌اند. هر چند که این آرامستان از نظر ظاهری حال و روزگار خوبی ندارد ولی روایتگر بسیاری از رخدادهای تاریخ معاصر است. رحیم موذن‌زاده اردبیلی، رجبعلی خیاط، علی‌اکبر دهخدا، میرزاده عشقی، نسیم شمال، محمدعلی فروغی، دکتر سیدحسین فاطمی، دکتر امیر اعلم، بانو فخرالدوله، عزت‌الدوله (همسر امیرکبیر) و... در این گورستان روی در نقاب خاک کشیدند.

در همان اطراف، بنای آجری دیده می‌شود که سر به آسمان کشیده، ۲۰ متر ارتفاع دارد و یادگار دوران سلجوقی است. برج طغرل دو در شمالی و جنوبی دارد و بدون سقف است. از ۲۴ ستون به کار رفته در برج و با تابش خورشید، می‌توان زمان (ساعت) را تشخیص داد. در دوره ناصری، برج مرمت و کتیبه‌ای بر آن نصب شد. از مکان‌های تاریخی دیگر شهر، چشمه‌علی در زیر باروی ری است، نقش برجسته فتحعلی‌شاه بر تخته‌سنگی حک شده است. در گذشته مردم معتقد بودند که آب این چشمه خاصیتی دارد و قالی‌های خود را در آن می‌شستند. ری با همه جاذبه‌های فرهنگی که دارد، گردشگران را به سوی خود می‌خواند.